

## دستاویز

### دزد ناشی به کاهدان میزند

امیرفیض- حقوقدان

طبیعت انسان اینجوری است که برای چنگ اندازی به حق دیگران ویا چیزی ویا برانت از اتهام وگناهی نیازبه دستاویز ومستمسک دارد، اگرانتخاب دستاویز درست وبجا نباشد ضرب المثل بالا بکارمیآید.

**آقای غلامعلی امیرابراهیمی مانند همیشه این بارهم به کاهدان زده است**، وبه نوشته ای ازسالهای قبل جاوید ایران استناد کرده که در آن اعلیحضرت بعنوان شاهزاده خوانده شده است، لابد خیلی زحمت کشیده است وبا دلشادی تمام این دستاویز را پیدا کرده وباحروف رنگین به رخ خوانندگان خود رسانده >منم که شهره شهرم به هوشیاری< اکنون بنده جریانی را اعلام میکنم که دلشادی ایشان چندین برابر بشود

تونیکی میکن ودردجله انداز که ایزد دربیابانت دهد باز

#### دورویی های من

در ۲۵ مهرماه سال ۱۳۵۹ درسنگر شماره ۴۶ یعنی چند روز قبل از اتیان سوگند اعلیحضرت رضاشاه دوم مقاله ای داشتم تحت عنوان «منشورما».

این تحریرلازم میسازد که بخشهایی از آن مقاله به اینجا آورده شود زیرا مستند دورویی های بنده است  
ایران از آن ماست،

ملت براه ماست

شاه رهبرماست

ما، راست راوعده میدهیم،

پایان انتظاررانوید میدهیم، آغازمبارزه برهبری پادشاه را خبرمیدهیم

ما به حرکت تاریخ شتاب میدهیم ونمیگذاریم ایران پادشاهی ایران تازی گردد

ما نمیگذاریم ایران باستانی ایران قشری گردد - ما نمیگذاریم نظام پادشاهی جمهور وتوده گردد

ما ازاحساسات ملی یاری میگیریم ونمیگذاریم ایران طویله گردد، دربند ملا گردد. ما نمیگذاریم آزادی ملت فدای مذهب گردد، ما نمیگذاریم فرهنگ ملت ما اسیرملا گردد.

ما نمیگذاریم غروروسنت ما فدای حرف واهی گردد

ما از آزادمندی و آزاد فکری ملت یاری میگیریم و نمیگذاریم ایران مترقی و آباد فقیر و ویران گردد. ما نمیگذاریم ایران آزادمان اشغال بیگانه گردد

ما از غرور ملی و روح انتقام ملتمان استعانت میجوئیم و نمیگذاریم

خون امیران ما، خون عزیزان ما، هرگز فراموش گردد، ما نمیگذاریم فریاد و قهر ملت آرام و ساکت گردد.

ما، میگوئیم انتقام، انتقام فریاد ملت ماست، نابودی قشریون تکلیف ملی ماست.

ما، روحانی و قشری بی اعتناء به ملیت و نظام پادشاهی را نمیخواهیم و به درک و اصلشان میکنیم.

ما، مقام محترم و والای اسلام را میشناسیم و آنرا در جایگاه نعمت پذیر قلوب ملت به اصالت و بزرگی پایدار میسازم و دستان آلوده به جنایت و خشونت ملارا که بردامان پاک اسلام مهر خشونت و خونخواری کوبیده است با خون بی کران ملاها شستشو میدهیم.

ما، آیات قرآن کریم که بدست جنایتکارانه ملاها مستند بزرگترین آدام کشی های قرن قرار گرفته و صفحات قرآن را بخون میهن پرستان ایران خونین نموده اند با خون جگر ملا و روحانی پاک میکنیم و بار دیگر قرآن را در آن موقعیت ارجمندی و احترام آمیز ابدی قرار میدهیم.

ما، افسار تعبد و تقلید را از فکر و زبان ملتمان باز میکنیم و برای ابد به این طریق به استعمار ملت برای ملا پایان میدهیم.

افتخار بر ملت ایران که در کویر ایران دریائی از خون ملا بسازد که شکل و بوی بد هیبت آن یادگاه ابدی این قوم ویژه جنایت باشد.

ما، محکوم میکنیم عرب زادگان را و بدار رسوائی میکشیم عرب فکران و عرب گرایان را.

ما، محکوم میکنیم حمله عراق عرب به ایران را و به ننگ میزنیم خدمت گذاران و مداحان عراق را

ما، در راه اعتقاد و به اتکای اراده شما.

ایران را باز میستائیم و باز میسازیم و به فروغ آزادی و حریت زینت بخش میکنیم شکوه و عظمتی که شایسته ملت ماست دگر باره نصیب ملتمان میداریم.

ما، بفرزندی و سربازی ایران افتخار مینهیم و باخون خودمان پیمان نجات ایران بر رهبری پادشاه را امضا میکنیم.

ما، در راه اعتقاد به حقانیت سلطنت و ملت ایران به آزادی و سرافرازی میجنگیم و رهبری پادشاه را یگانه تابشگاه پرفروغ این مبارزه و رستاخیز ملی میشناسیم.

ما، هرگز نمیگوئیم که پیروز میشویم، اما تضمین میکنیم که بجنگیم و مبارزه کنیم و همین شرط پیروزی ماست و همین راه ایفای دین و تعهد ما به وطن ماست.

ما، نمیگذاریم ایران جولانگاه و چراگاه قشریون مذهبی گردد. ایران و ملت ایران رامیر هانیم، افتخاراتش را باز میگردانیم و در زیر خاک مقدس و وطنمان برای ابد آسوده و راحت میخوابیم که؛

بدین سان میتوان گفتن که ما مردیم و ایرانی

### سند دوروی بنده

قسمتی از منشور که با خط تاکیدی مشخص شده سند و گواه اعتراف بنده به حمایت از اسلام و تشخیص آن به عنوان جایگاه اصیل قلوب ملت ما، نگاه و باوری است به غیر آنچه که بنده در رساله های قضاوت - غارت ایران - اسلام آمریکائی - نیروی بازدارند- جزای اخ - اسلام و حقوق بشر- هانی در جهنم - اوچنین بود و دهها مقاله از قبیل سه رکن منحوس - کدام دینی را دارید - تطبیق حقوق اسلامی با حقوق عرفی و امثال آنها نوشته ام و این دوروی که تاکنون افشا نشده بود و اکنون بعنوان طعمه ای به غلامعلی خان تقدیم میشود، لابد در فکر هرز ایشان، می‌رساند که بنده برای اینکه بتوانم خود را به اعلیحضرت که سکولار تشریف دارند نزدیک کنم و در میان ایرانیان خارج از کشور که مخالف جمهوری اسلامی هستند حیات سیاسی داشته باشم، به تنظیم آن رساله ها و مقالات تن میدهم که بعنوان یک سکولار مخالف اسلام شناخته شوم، آیا دوروی و پرده پوشی از این مهمتر در جریان مبارزه کسی دیده است <کس ندیده این چنین تزویر در کار کسی>

این طعمه به ایشان تقدیم شد که با آسایش بیشتری استراحت کنند و از تهاجم دست بردارند چراکه یکی از حکما گفته است: <برای در امان بودن از بهانه کودکان به آنها طعمه بدهید که مشغول باشند>.

ویکتور هوگو فیلسوف فرانسوی گفته است: <همواره خرابی هائی در دل و فکر انسان بوجود میآید، مهم این است که انسان آنرا درک کند و آنرا اصلاح نماید>.

### **همه نوشته ها برنامه های آموزشی، و بحثهای سیاسی و علمی و همه تحرکات فکری**

**و عملی انسان ها برای جایگزینی فکر و عقیده بر عقیده دیگر است؛** تنها در اسلام است که این تحول فکری اعتقادی را قبول ندارد و سزای قتل را بر آن وارد میداند.

**آیا این هم مطلبی است که باید تحریراتی همراه آن ساخت؟؟ آیا این امر ساده را آقای امیر ابراهیمی نتوانسته در اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد آزادی بیان و عقیده درک کند؟** باورم در این مورد بسیار ضعیف است ولی بیشتر این باور خودنماست که غرور و نخوت و خودبزرگ بینی عواملی است که انسان را از خواندن و قبول نظرات و استدلالات باز میدارد و انسان را در همان نقطه صفر نگاه میدارد.

حکیم مولوی بحث جاندارى در قبول اشتباه و عدول براه راست و اصلاح کج رویها دارد، و در جایی گفته است: <این دوقضیه بعنوان دواصل انسانی شناخته میشود>.

اعتراف به زشتیها موجب زیبایی است و بالیدن به زیبایی موجب زشتی است

یعنی اعتراف به اشتباه و عدول از آن و در صورت لزوم رفع آثار آن تکلیف ناشی از اصل انسانی است و مفهوم مخالف آن این است که سماجت در اشتباه و اصرار در حفظ زشتی ها عبور از اصل انسانی است.

**آقای غلامعلی خان امیرابراهیمی سعی کنید شما هم از آن اصل انسانی که جاوید ایران و بنده استفاده کرده ایم استفاده کنید و شجاعت در اعتراف و قبول حرف حق را داشته باشید.**

\*\*\* اما در مورد اظهار نظر ایشان نسبت به موقعیت حقوقی اعلیحضرت، یکی از زشتی های مورد نظر مولوی همین است که انسان در امری که احاطه کامل بر آن ندارد دخالت کند و دیگر اینکه چیزی را که مطلوبش نیست و آنرا بی معنا و بیهوده میداند، تظاهر به مطالبه آن کند، شما که تحریرات را بی معنا میدانید و حیف میدانید که فرصتی صرف آنها بکنید تکلیفی بر بنده نیست که آنرا برایتان تهیه کنم مانند آن است که زهر تقدیم شما شود.

**هرگاه از تصمیمی که اعلام کرده اید عدول نمودید و برای تحریرات ارزش خواندن قائل شدید، تکلیف طرح موضوعی که عنوان کرده اید در مقابل بنده قرار خواهد گرفت و البته مقالاتی که درباره تداوم مشروعیت تداوم سلطنت در سنگرها و نوشته های سالیان دراز نوشته شده راهنمای سرکار خواهد شد.**



نوشته ای به مضمون زیر آماده شده بود تا به همراه نوشته ای از آقای سلامی به لیست فرستاده شود. آقای سلامی رو به آقای غلامعلی امیرابراهیمی نوشته بودند، «...چرا با سونامی ایمیل های تان، مردم را دچار آشفتگی میکنید؟ ... اگر چیزی تا کنون نیاموخته ایم و یا راه درست را از نادرست تشخیص نداده ایم، باید قبول کنیم که از این پس هم به جایی نخواهیم رسید...».

نوشته مستدل و حکیمانه جناب استاد امیرفیض (بالا) ناچارم کرد در آن تجدید نظر کرده و به صورت زیر که تنها به اعتراف من اشاره میکند بسنده کنم.

جرجی تایلر گفته است: «مغرور بودن به دانش خود، بدترین نوع نادانی است» و کنفسیوس گفته است: ((مرد بزرگ، وقار دارد، ولی مغرور نیست، و مرد کوچک غرور دارد، ولی وقار ندارد)).

ایمیلی که مربوط به سالها پیش است (۲۰۰۷) در آرشیو خود من هم موجود است و از اینکه در آن زمان طبق رسمی که دفتر اعلیحضرت، ایشان را «شاهزاده» خطاب میکردند نوشته شده است. روال دفتر رعایت شده است. پس از خواندن استدلال های استاد امیرفیض، و بالا رفتن سواد به این نتیجه رسیدم که اشتباه بوده و در سالهای پس از آن اشتباه خود را اصلاح کرده ام. اگر بر طرف کردن اشتباه در نظر آقای امیرابراهیمی جرم است بگذارید به زعم ایشان «جرم» باقی بماند و ما در «محکمه صحرائی ایشان مجرم شناخته شویم». کسی که به اشتباه خود پی ببرد و خود را اصلاح کند و به آن اقرار کند در هیچ محکمه ای گناهکار به حساب نمی آید الا در محکمه صحرائی! ولی از آنجا که ما در دنیای دیوانه، دیوانه، دیوانه بسر میبریم و همه چیز بجای بالا رفتن در حال سقوط است شخصی که به غرورش اضافه

تر میشود، کوچکتر و کوچکتر میشود آن کس است که وقارش را از دست میدهد. اگر آنروز کسی «رضا پهلوی» را اعلیحضرت میخواند و کم، کم که «غرورش بیشتر میشد» امروز اعلیحضرت را «رضا پهلوی» یا رضا جون «یا خائن و دشمن وجودی ایران» خطاب میکرد سیر به قهقرا بود، ولی افتخار دارم که در مکتب استاد امیرفیض تلمذ کرده و به سوادی رسیده ام که موجب شده بجای به قهقرا رفتن و بجای بکار گیری واژه «شاهزاده» که به اشتباه، روال دفتر اعلیحضرت بود امروز ایشان را طبق قانون و به حکم سوگند تاریخیشان و به روال سه هزار تاریخ کهن ایران، «اعلیحضرت» خطاب میکنم.

گذشته از آن اگر کسی آن نوشته را حتا امروز هم بخواند گرچه در آن انتقاد سازنده از اعلیحضرت هست ولی هرگز ایشان را مانند «هرز نویسان و محکمه پسندان صحرایی» و همفکران تازه به دوران رسیده شان «دشمن وجودی ایران» نخوانده ام و ایشان را در جایگاه احترامی و تاریخیشان ستوده ام. این وفاداری هنوز به قوت خود باقی است. این به نظر خواننده حسن است یا عیب؟؟ کسی که ادب بیشتر بکار برده ولی هرگز به تنها نماد سه هزار ساله پشت نکرده و همواره در کنار ایشان بوده است؛ اگر جرم و دورویی است؛ عاقلان بهتر میدانند.

اگر کسی درمقام «شاه» هست، وظیفه مردم نیست که او را به مقام «شاهی» بنشانند، شاه را که دوباره به شاهی بر نمی گزینند. شاه در دل همه ایرانیان «شاه است» سه هزار سال است که شاه است و اعلیحضرت رضا شاه دوم طبق قانون اساسی در آن مقام قرار دارند، وظیفه مردم در کنار ایشان نجات خودشان و کشورشان و نظام پادشاهی است... کسی که فرق «نظر» و «اصل» را نمیفهمد فرق این مورد را هم «نمیفهمد» و برای خودش از گاهی کوهی میسازد.

گذشته از آن، در آن نوشته، که سند «مچ گیری» شده، همه جا گله از کارمندان دفتر اعلیحضرت در سال ۲۰۰۷ بوده که امروز هم همین گله و انتقاد به اطرافیان اعلیحضرت وارد است.

مطلبی که در سایت دیگران یا در نوشته دیگران بوده مسئولیتی متوجه من نمی کند.

اگر آن مطلب امروز هم خوانده شود، خواننده خواهد دید؛ انتقاد های سازنده در قالب احترام به سلطنت و قانون بجای خویش باقی است ولی تنها ۳۰ نگارش استاد در باره «هرز نویسان هشدار» ثابت کرده است؛ چقدر «مغرور بودن به دانش خود، بدترین نادانی ها را بر انسان ها مستولی میسازد».

استاد امیرفیض به حکیم مولوی اشاره کرده اند، مثنوی هفتاد من، مولوی سرتاسر تعریف از اسلام و آیه های قرآن است، تا آنجا که برخی حکیم مولوی و مثنوی اش را درکنار قرآن میستایند، ولی میبینیم، پس از آن رخدادی که نمیدانیم چیست، و نگاه ژرف حکیم مولوی و دیدن «خورشید تابان تبریز» او را ۱۸۰ درجه منقلب کرده و دیوان شمس را تنظیم میکند که حتا دیگر «خدا» را هم نمی شناسد و تنها از «من والا و عرفانی» «خود» سخن میگوید. آیا حکیم مولوی «ابله» به حساب می آید؟؟ زهی...

آن های و هوی و نعره مستانم آرزوست	زین خلق پر شکایت گریان، شدم ملول
مُهر است بردهانم و افغانم آرزوست	گویا ترم ز بلبل، اما ز رشک عام
کز دیو و دد ملولم، انسانم آرزوست	دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر